

# معیارهای آشفته و بلبشوی هنری

هنرمند باید به هنرش آشنائی داشته باشد، تماشاچی هم باید سواد درک آن هنر را بدست آورد. اندازه سواد هنری، بستگی به پایه تحصیلات، مطالعه، تجربه، جهان بینی و بطور کلی رشد فکری ما دارد. تا وقتی ما پول ابتذال را می‌دهیم، برنامه‌های مبتذل دریافت خواهیم کرد. از طرف دیگر، اگر برنامه‌های مبتذل نباشد ممکن است با خطر دم‌سردی و بی‌اعتنائی ما مواجه شود و آمادگی پذیرش آن در ما وجود نداشته باشد. در حقیقت هنر عرضه شده با درک و پذیرش آن رابطه مستقیم دارد. موضوع ابتذال پرستی هم منحصر به ملت خاصی نیست. در آمریکا نیز که سطح شعور هنری مردم عامه‌اش به قول برادران «اسمادرز» از حد کلاس چهارم دبستان تجاوز نمی‌کند، «مجله پیتون» می‌تواند محبوب‌ترین برنامه تلویزیون باشد. فرق در این است که «مجله پیتون» ابتذال شیک‌تری است. بهمین دلیل است که روشنفکران آمریکا دستگاه تلویزیون خود را «جعبه احمقها» نامیده‌اند. همانطور که بعضی از ما تلویزیون خود را «قوطی بگیر و بشون» می‌نامیم.

در طی ده سال اخیر عده‌ای با مسافرت به خارج و تحصیل و عده‌ای بخاطر فوق شخصی و مطالعه، سطح درک هنری خود را بالا برده‌اند. ولی بخاطر انگشت شمار بودن آنها نسبت به جمعیت کشور، بیشتر ما مردم یا خریدار آنچه به بازار می‌آید هستیم، یا بدون آگاهی کافی و مطالعه لازم مانند روشنفکری قلبی - هیچ چیز را قبول نداریم. گویا «هجو مطلق» نبرداز «پیش رفتگی» ما است! در حالیکه شاید علاقه به درک شرایط کار «عقب افتادگان» و اشتیاق به راهنمایی کردن و روشن نمودن آنها، یکی از خصایص پیشرفتگان است. منظور این است که ما نباید از روی خودخواهی، دینی را که هنرمندان از ما می‌خواهند با استعداد یا کم استعداد - به گردن سینما یا آثار ما تعلق فراموش کنیم. مثلا در روزهایی که همه خود را بالاتر از آن میدانستیم که در پایه ریزی صنعت سینمایی که بنظرمان ابتدائی و مسخره می‌آمد بهیچ دلیلی داشته باشیم، عده‌ای با شهامت و علاقه سینمای ما را به مرحله‌ای رسانیدند که اینک تازه نفسان می‌توانند در میدان آماده شده آن جولان دهند. البته بعید نیست هنرمندی «عقب افتاده» که کارش از سطح توقع ما پائین تر است بخاطر دلایل شخصی از قبول کمک و دریافت راهنمایی خودداری کند. در این صورت، آیا بهتر نیست که بجای سرزنش و تمسخر او، کار بهتری ارائه دهیم تا آن هنرمند ظاهرا کم هنر در مقام مقایسه یا کارش را با مطالعه ترقی دهد یا خود از گردونه خارج شود؟ مسلم است تا ما خریدار هنر او هستیم او هم از غرور به خود می‌بالد. منظور این است، تا وقتی «آبگوشت» غذای ملی ما است، قهوه‌خانه‌ها هم دیزی به بار می‌گذارند. ولی تقصیر نه با آبگوشت است و نه با قهوه‌خانه‌ها. اصولا خلاق یک اثر هنری و زیبا درباره آبگوشت نشانه بی‌ارزشی هنرمند نیست، بلکه «آبگوشتی» کردن یک اثر هنری است که به شخصیت هنرمند لطمه می‌زند. متأسفانه ما هم اکثرا به خاطر علاقه به غذای ملی خود و یا عدم آشنائی لازم به هنر، از کاری که به آن آبگوشت ریخته است استقبال نمی‌کنیم.

در این دنیای هنری جوان و تازه بدوران رسیده ما، آنقدر مکاتب مختلف، بدون آمادگی قبلی، بر سرمان ریخته است که ایجاد هرج و مرج بقیه در صفحه ۶۳

متأسفانه برای ما مردمی که «سینما زده» شده‌ایم، تا مطلبی به ساده‌ترین شکل تسوجیه و تشریح نشود و بقول معروف «راحت الحلقوم» نشود گویا چیزی از آن مستگیرمان نخواهد شد. برداشت هنری ما ارتباط مستقیم با «شیرفهم» شدن دارد. بهمین دلیل حتی در سینما یا تئاتر فارسی، بازی هنر پیشه‌ای برای ما چشمگیر و جالب است که «بازی» کند و ادای حرکات را به گسترده‌ترین صورتی درآورد و به صورت عکس اگر اندیسمان شده چون متنی به صورت تماشاچی برزد. بی‌دلیل نیست که بازی آقای علی نصیریان، در «هالو» عادی تلقی می‌شود و از نظر هنری فاقد هرگونه ارزش به نظر می‌آید. یا «گاوه» شدن آقای عزت‌الله انتظامی، در چشم تماشاچیان سوزدای خنده‌آور و قابل دست انداختن است و جایزه‌اش را در کشوری خارجی می‌برد. شاید ما هنوز نمی‌دانیم که ایفای نقشی که پرسوناژ آن دارای مشخصات برجسته و آشکار بیرونی است، به مراتب آسان تر است تا نقشی که «تضاد» تئاتری آن ناپیدا و درونی است. مثلا ایفای نقش یک «روسپی» که طرز لباس پوشیدن، راه رفتن، آدامس جویدن، حرف زدن و بطور کلی تمام مشخصات بیرونی و حتی درونی او به نحو «بازی» «دندان گیر» است، کار راحت‌تری است تا خلق کردن و نشان دادن خصوصیات زن شوهرداری که ظاهرا حرکات و سکناتش بسیار عادی و معمولی است ولی نشانه‌های براندازش مثلا از فرق بودن او در خاطرات گذشته و جوانیش سرچشمه می‌گیرد. البته منظور این نیست که هر کسی می‌تواند نقش یک روسپی را بازی کند یا اصولا ایفای چنین نقشی، به هر بازیگری نیاز ندارد. بلکه منظور هنری تر و عمیق‌تر بودن نقشی است نسبت به نقشی دیگر. متأسفانه از نظر اکثر ما مردم بهترین نمایش سال شاعر دارترین آنها است. البته منظور هر نوع شماری است، بدون آنکه به یک نظریه تقاسمی خاصی بستگی داشته باشد. مثلا جمله «من عوض نخواهم شد» یا «من نمی‌خواهم نشان بدهم» بخصوص که با مشت گره شده و صدای رسا در جلوی صحنه اجرا شود برای ما حبش چندین هزار تومان فروش خواهد کرد. البته نوش جان صاحبش منظور اینست که این خود ما هستیم که پول شمار دادن او را می‌دهیم و اگر نه هیچ کس نمی‌تواند چیزی را که خریدارش نیستیم بزور به ما بفروشد. در سینما نیز از نظر ما محبوب‌ترین هنر پیشه زن «لخت‌ترین» و معروفترین هنر پیشه مرد «دشمن‌کش» ترین آنهاست. بخصوص اگر دشمن کشی بخاطر حفظ «عصمت» باشد. ضمنا عجیب اینست، در اجتماعی که همه تا این حد سنگ با عصمت بودن را به سینه می‌زنیم، خود ما بیشتر از هر کس دیگر تشنه بی‌عصمت بودن زن‌ها هستیم، تا آن حد که اگر بزور دستمان به عصمت آنها نرسد، بارذیلتی که بصورت یک عقده کهنه گنویمان را گرفته است و خفتمان می‌کند، آنها را با «غیبت» و داستانهای ساختگی بی‌عصمت می‌کنیم. پس این عصمت کیست که ما مرده حفظ آن می‌باشیم؟ ما که از خدا می‌خواهیم همه، غیر از محارم خودمان، آزاد باشند تا بتوانیم به آنها تجاوز کنیم! پس تعصب فقط در حفظ عصمت بستگان خود ما است و ظاهرا اگر زن و بچه دیگران بی‌عصمت شوند اشکالی ندارد. بهر صورت بگذاریم گویا صحبت درباره برداشت هنری ما مردم بود.

در اینجا باید متذکر شد که هدف، هجو هنرمندان نیست. بلکه صحبت بر سر آمادگی ما برای درک و پذیرفتن کارهای هنری است. همانقدر که

## جهان را تمدنی دیگر باید (بقیه)

همبستگی را برنگ روی وفرد گرائی ترجیح می دهند و بسیاری از تعصبات دیرین ملی وقومی و نژادی را همراه باشوق تب آلوده مصارف بیهوده و پیروی نیازمندی های کاذب جامعه معاصر یکره طرد می کنند .  
در این باره باز مجال گفتگو بسیار است .

فرد هر جامعه نیز جوهره‌ئی از همان حرکت پوری است که دنیای شهر گرای و صنعت پرست فرستای و سود طب و عطش زده مادیت که بر این جوت پیوسته زیادت جوی است از نظر دور کرده است .

\*\*\*

جهان را تمدنی دیگر باید که در آن آدمی خود را از « اسارت شیء » رها کند . در حال حاضر ، از مرز های دور چین و سیرری گرفته تا افق های غرب اروپا و امریکا ، دل انسان ها همه جا در بند تملک شیء و تراکم شیء است . غالب زندگی اکثر مردم جهان در تصاحب شیئی لازمه دوام حیات یا موجب آراستگی و گستردگی آن خلاصه می شود . دیگر آدم ها برای آدم ها ارزش ذاتی ندارند . ارزش هر فرد برای فرد دیگر بسته به نفع و خوشی حسی ومادی است که بدو عاید می کند یا از او باز می مانند از این رو آدم ها بر یکدیگر غریبه شده اند و بگفته آن قهرمان کامو که می خواست ببد مادرش برادر ناشناس خود را بکشد و مال او را بچنگ آورد ، آدم در برابر آدم سدی شده است که او را از دسترسی به سرزمین های خیال پرور آرزو خیز بازمی دارد یا بگفته سارتر « دیگری چون در من می نگرد مرا خرد می کند و فرو می ریزد و بديك شیء ناچیز مبدل می نماید . » در چنین جهانی توقع نوع دوستی و رعایت مصالح

عالی بشری کردن سودای باطل است . در چنین دنیائی لزوماً استثمار واستعمار در روابط بین المللی هر روز بصورتی تازه جلوه می فرود تا مطامع مادی ملت های پیشرفته نیرومند را بیشتر ارضاء کند و در داخل مرز های ملی نیز تمایز و تفاوت طبقاتی که غالباً تکنوکراسی و برنامه ریزی نیز به خدمت آن درآمده دامنه بیشتر می گسترند .

رهائی از اسارت شیئی و آشتی مجدد انسان با انسان و آدم با محیط و طبیعت مستلزم ظهور معنوینی تازه است که مبنای تمدن مسلط امروز را که از غرب سرکشیده و شاخه دوانده واژگون کند ، معنویتی از آن گونه که همواره از سرچشمه های الهام شرق در فیضان بوده و قناعت و وارستگی از تعلقات بی قدر مادی و دل بستگی به ارزش های والای انسانی را تعلیم و تلقین کرده است .

لازمه نیل باین مرحله تحولی فکری و وجدانی در اعماق جامعه بشری است ، تحولی از آن گونه که بسیاری از جوانان به فکلی ناخود آگاه پیام آور آن هستند ، وقتی به جای کیفیت ، از کیفیت زندگی سخن می گویند و بجای موفقیت و ثروت که هدف نسل های گذشته بود به حیث فرهنگی و اوقات فراغت ارجح می گذارند (۷) و چنان که مولف کتاب مشهور « ضد فرهنگ » از منظر ارزش های مقبول نسل نواخته باز فرموده

(۱) رجوع شود به سخنان نگارنده این ستور در اردوگاه دانشجویان در اسالم ، که خلاصه ای از آن در شماره هفته ییش مجله « سپید و سیاه » آمده است .

(۲) خلاصه این کتاب تحت عنوان « شالوده صالح » سالها پیش از این بزبان فارسی ترجمه شده است .

(۳) با اندک اصلاح عبارت از « آیندگان » چهارم مرداد ۱۳۵۱ .

(۴) در ملاقات های بین المللی مربوط به بحث درباره اقتصاد و جامعه انسانی ، در وزارت دارائی و اقتصاد فرانسه - ژوئن ۱۹۷۲ .

(۵) علاوه بر سخنان یاد شده دو ژوونل رجوع شود به کتاب « طرحی برای بقاء انسان » گلر اسمیت و همکارانش .

(۶) رجوع شود به گزارش نهائی کنفرانس « علمای جوان در مواجهه با مسائل جمعیتی و بحران محیط » ، پاریس ، مه ۱۹۷۲ ، یونسکو .

(۷) در این باره از جمله رجوع شود به مصاحبه دلپذیر و نکته آموز يك مجله آلمانی باربرت یونگ و تشکر سوسی معاصر ( آیندگان - ۳۱ تیر ۱۳۵۱ ) .

## معیارهای آشفته و ... (بقیه)

و پیشو کرده است . از یکطرف پینر بروک وهاتکه و از طرف دیگر نثارهای روحی وبساتنی پایمان را می کنند . در این میانه ، ما هم در انتخاب مکتبی که برایمان صحیح تر و اصیل تر باشد ، گنج مانده ایم . وضع فاضل درست مانند آن است که در مسابقه فوتبال بسیار مهمی داور ۳۰ عدد توپ تقویری میدان بریزد و از بازیکنان بخواهد که پس از یافتن توپ خاصی آن را به دروازه حریف شوت کنند . متاسفانه در این گیرودار ما هم مجبور به دست بندی شده ایم و با « صداقت » تمام برای اثبات یارد اصالت هر مکتبی - بدون آشنائی کامل با آن مکتب - فقط بارگ گردن های برجسته داد می زنیم . بدیختانه بخاطر عدم اطلاعات کافی و در عین حال اشتیاق فراوان برای یافتن حقیقت ، که بصورت عقده در آمده است ، رفته رفته همه « بت پرست » و یا « بت شکن » شده ایم و حد وسطی وجود ندارد ، عجیب تر آنکه بعضی از ما ، حتی همان « بت » پرستیدی یا شکستی خود را نیز واقعا نمی شناسیم .

متاسفانه ، خاصیت بت پرستی یا بت شکنی در قضاوت هنری ما تاثیر فراوان کرده است . بدین معنی ، که گویا دیگر نمی توانیم به آسودگی برای تماشاچای يك کار هنری به تاثیر برویم و پس از اتمام اجرای اش درباره آن قضاوت کنیم ، چون بسیاری از ما یا این نیت به سالن تاثیر وارد می شویم که « اگر مردین ، کارکنین از نمایش تون خوشم بیاد ! » یا بعضی از ما روشنفکران یا اینکه برای گرفتن بلیط جشنواره بین المللی سینمایی تهران ، سرودست می کنیم نمی توانیم در طی نمایش يك فیلم لطیف فرانسوی ،

بعنوان اعتراض ، از بشکن زدن باریتم موزیک متن خودداری کنیم . بی دلیل نیست که کارگردان همان فیلم قول می دهد که برای ما در سال آینده يك « قیام » و « وسترن » بسازد . در عین حال فراموش نشود که ستایش بی حد « پارولینی » هم با چشم بسته و کورکورانه ، همانقدر بی معنی است که تمسخر و هجو او ، متاسفانه این شیوه در کار « بعضی » از منتقدین تاثیر می دهد . بعضی از منتقدین گویا وظیفه نقد نویسی را فراموش کرده اند و بجای تجزیه و تحلیل سبک از نظر برداشت کارگردان و سپس ابراز نظر شخصی خود در مورد مستند بودن یا نبودن آن ، فقط به ابراز تنفر خویش از کل نمایش اکتفا می کنند . اعم از اینکه آنرا فهمیده یا نفهمیده باشند ! آیا عجیب نیست اگر ما غذائی را برای کسب نظر به اهل فن عرضه کنیم و آن شخص بجای بررسی مواد خام مصرف شده و در نظر گرفتن دستور طبخی ، اعم از قدیم یا جدید ، فقط به گفتن « من این غذا را دوست ندارم » اکتفا کند ؟ مسلم است که عدم علاقه او به دست بخت ما ، ما را آسبز بهتری نخواهد کرد . جای بسی تأسف است که ما نتیجه زحمات خود را با خلوص نیت برای بررسی و قضاوت او که فردی خبره و آگاه است - عرضه کنیم و او ما را از گنجینه دانش و آگاهی خود بی بهره بگذارد .

بهر صورت ، چون دست غیبی برای پیشرفت درک هنری ما از آسمان نازل نخواهد شد ، بدیهی است که خود ما باید « بخوایم » که خود را برای زندگی در دنیای هنری ارزنده تری آماده کنیم . تا ما نخواهیم ، هیچ چیز عوض نخواهد شد . ولی اگر بخوایم ، میتوانیم یا حوصله و اشتیاق ، دامنه « آگاهی » خود را توسعه دهیم و با گستن زنجیر « عقده ها » بمرور زمان از جنگال « تعصب » رهائی یابیم ، که آنهم « وقت » می خواهد .